

# تشکیلات اساسی حکومت، نهادها و قوای حاکم

از: حجت الاسلام والمسلمین عباسعلی  
عمید زنجانی

## مبحث اول: نهادها و قوای حاکم

۱. در حکومت‌های سلاطین و در رژیم‌های دیکتاتوری، معمولاً دستگاه حکومتی در یک قدرت و نهاد حاکم خلاصه می‌شد و در حقیقت مقام تصمیم‌گیرنده و اجرائی در یک جا متمرکز بود و کلیه قدرتها از قدرت واحدی که در شاه مستبد و شخص دیکتاتور متجلی می‌گردید، سرچشمه می‌گرفت. قانون و عدالت با اراده قدرت مستبد، مشخص می‌شد و اجرای این اراده نیز توسط همان قدرت انجام می‌گرفت و در حقیقت حکومت به صورت تک قوه ای اداره می‌شد.

دولت حاکمیت خود را از طریق تشکیلات و قوا و نهادهای معینی اعمال می‌کند که مجموعه آنها بافت تشکیلاتی و ارکان حکومت را متشکل می‌سازد. از این تشکیلات اساسی در علوم سیاسی، به نهادهای سیاسی و در حقوق اساسی، به قوا و ارکان حکومت تعبیر می‌شود. به همین لحاظ در این زمینه تقسیم‌بندی‌های گوناگونی ارائه می‌گردد که با توجه به سابقه تاریخی، می‌توان آنها را در طبقه‌بندی زیر خلاصه کرد:

۲. تحولات اجتماعی و سیاسی، با توسعه آزادی‌ها و بازیافتن شخصیت در میان ملتها، به تدریج سد استبداد و سلاطین مستبد را به قبول اراده مردم واداشت. به این ترتیب قدرت متمرکز شده، تقسیم گردید و این انشعاب قدرت، بیشتر در بعد تصمیم‌گیری و تفکیک قوه مقننه از قدرت سلاطین مستبد، متجلی شد و استبداد در قدرت اجرائی تثبیت گردید و اراده ملتها، قدرت تصمیم‌گیری و قانونگذاری را بر عهده گرفت. نظامهای سلطنتی مشروطه در ابتدا بر این اساس به وجود آمد و قدرت شاه به وسیله مجلس قانونگذاری محدود گردید و به این ترتیب حکومت، دارای دو قوه متمایز شد و قوه قضائیه جزء قوه اجرائیه منظور گردید.

حقوقدانانی چون دوکی و بارتلمی، طرفدار نظریه حکومت با دو قوه (مقننه و مجریه) مستقل بودند و می‌گفتند در هر کشوری احتیاج به وضع قانون و اجرای آن هست و قوه مقننه وظیفه اول و قوه اجرائیه وظیفه دوم را بر عهده دارد. از سوی دیگر چون قوه قضائیه وظیفه اش اجرای مصوبات قوه مقننه در زمینه اجرای عدالت است و نیز از طرف قوه مجریه تعیین می‌شود، از این رو قوه مستقلی نبوده و بخشی از قوه مجریه است.

۳. گسترش آزادیخواهی و استقلال و شخصیت طلبی ملتها، سرانجام به آزاد شدن همه ارکان و قدرتهای حاکم، از نفوذ استبداد

و سلاطین خودکامه منتهی گردید و مردم، با به دست گرفتن حاکمیت و اقتدارات سیاسی، قوای حاکم را به سه بخش متمایز (مقننه، مجریه و قضائیه) تقسیم کردند و حاکمیت مردم از طریق این سه قوه اعمال گردید. فلسفه قوه قضائیه این بوده است که قوه مجریه نتواند قدرت خود را جایگزین قصد و اراده قانونگذار کند.

۴. به دنبال تفکیک قوای سه گانه برای پیش‌گیری از مشکلات ناشی از انفصال قوا، مسأله قوه برتر و دستگاه نظارت‌کننده و هماهنگ سازنده مطرح گردید و خود به خود نظریه قوه چهارم را به وجود آورد که برخی، آن را قوه تعدیل‌کننده نامیده و بعضی هم قوه مؤسس را که تجسم آن در واضع قانون اساسی است به عنوان قوه چهارم دانسته‌اند.

امروزه معروفترین طبقه بندی تشکیلات اساسی و قوای حاکم در بافت حکومت طبقه بندی نهادهای کشور به سه قوه مقننه، مجریه و قضائیه است. این طبقه بندی از قدمت تاریخی نیز برخوردار است. ارسطو در کتاب سیاست می‌گوید: «هر حکومتی دارای سه قدرت است و قانونگذار خردمند باید حدود هر یک از این سه قدرت را بازشناسد. اگر این سه قدرت به درستی سامان یابد کار حکومت یکپارچه و دارای رویه متحدی است.»

اختلاف در شیوه تنظیم این قدرتهاست که مایه اختلاف در سازماندهی حکومتها

می شود: نخستین این سه قدرت، هیأتی است که کار آن بحث و مشورت درباره مصالح جامعه است، دومین آنها به فرمانروایان و مشخصات و حدود و صلاحیت و شیوه انتخاب آنان مربوط می شود و سومین قدرت کار دادرسی را در بر می گیرد.

کانت، فیلسوف آلمانی، کوشش کرده است سه گانگی قوای سیاسی را براساس تثلیث در مسیحیت توجیه کند، به این معنی که الوهیت گرچه به صورت پدر و پسر و روح القدس متجلی گشته ولی در اصل یگانه است.

منتسکیو، با انتخاب ضابطه تفکیکی قوای سه گانه، سعی بر آن دارد که قوای سه گانه را از هم تمیز دهد و به این ترتیب امنیت و آزادی را از خطر استبداد و خودسری نجات بخشد.

ژان ژاک روسو نیز به نوبه خود در مرزبندی قوای سه گانه کوشیده است. نتیجه طبقه بندی نظری قوای سه گانه، اولین بار در تنظیم قانون اساسی فیلادلفیا، به سال ۱۷۸۷ بطور رسمی به اجرا درآمد و سپس به عنوان تنها شیوه دموکراتیک در قوانین اساسی کشورها معمول گردید و حتی نظامهای کمونیستی نیز با وجود اختلاف اصولی با نظامهای سرمایه داری در پذیرش این شیوه همساز گشتند.

با بررسی تاریخچه این نظریه، بخوبی می توان یک نکته را به دست آورد که

نظریه پردازان، این نظریه را صرفاً به عنوان یک شیوه سیاسی برای اعمال حاکمیت، و تکنیکی در جهت نجات از تمرکز قدرت مطرح می کرده اند. در حقیقت تقسیم قوای سه گانه نوعی طبقه بندی مسؤولیتها و تقسیم قدرت بوده است، ولی امروزه از دیدگاه سیاستمداران حرفه ای به عنوان امری حتمی و اجتناب ناپذیر تلقی شده و هر شیوه ای جز قوای سه گانه، مردود و غیرمنطقی محسوب می گردد.

### مبحث دوم: اصل تفکیک قوا

در سازمانها و تشکیلات حکومتی که براساس نظریه سه گانه بودن قوا، به وجود آمده، اختلافها و تفاوتهای زیادی دیده می شود که طبقه بندی دیگری را ایجاد می کند. بافت تشکیلاتی در برخی از این کشورها به نحوی است که ریاست جمهوری مستقیماً با آراء عمومی انتخاب می شود و در برخی از کشورها هم توسط پارلمان تعیین می گردد. در بعضی از کشورها، دستگاه قانونگذاری بر اوضاع مسلط است و در برخی دیگر مانند بریتانیا و آلمان غربی قوه اجرائی از قوه های دیگر نیرومندتر است. در برخی از کشورها، مانند آمریکا، دستگاه قضائی، دستگاه قانونگذاری و قوه مجریه را زیر نظر دارد، و در برخی دیگر قوه قضائیه مستقیماً از طریق انتخابات عمومی برگزیده می شود و در کشوری دیگر، قوه مقننه، اعضای قوه قضائیه را تعیین می کند.

بدون دخالت و بیرون از نفوذ دیگری بر انجام وظائف و تحقق اهداف خاص خود قادر گردد و به هیچوجه معنی تفکیک قوا انفصال و پراکندگی و یا حفظ تساوی و تقارن مطلق نیست. در حقیقت منظور از اصل تفکیک قوا، دست یابی به نوعی روش سیاسی است که وظائف و مسؤولیتهای قوای سه گانه را طبقه بندی کرده، از انفصال مطلق و پراکندگی دستگاههای حاکم و هم از تمرکز قدرت جلوگیری کند.

### نظریه تداخل قوا

برخی از حقوقدانان از قرارداد اجتماعی رو سو چنین استنباط کرده اند که استنتاج کلی وی، نوعی اختلاط قواست و به گمان روسو حاکمیت مردم به نمایندگان آنان در قوه مقننه سپرده می شود و قوه مجریه و قضائیه که در واقع منبعت از مردم، ولی از رهگذر مجلس هستند، هر کدام به گونه ای بخشی از این حاکمیت را به تبعیت از مجلس نمایندگان اعمال می کنند.

تداخل و اختلاطی که در مسؤولیتهای دستگاههای سه گانه در قوانین اساسی برخی از کشورها، مشاهده می شود، مؤید نظریه فوق است. غیر از مواردی که در گذشته یاد آوری شد به نمونه های زیر اشاره می کنیم:

به موجب قانون اساسی آمریکا، رئیس جمهور، قضات دیوان عالی کشور را برای

همچنین در بعضی از کشورها رئیس قوه مجریه، توان انحلال مجلس را دارد و در بعضی دیگر، قوه مجریه توسط پارلمان ساقط می گردد و نیز قوه مقننه از نظر تصویب و تغییر قوانین، نسبت به قوای دیگر دارای قدرتی است که در ارزیابی قدرت قوای سه گانه می تواند توازن و تعادل را مختل سازد.

اصولاً آیا تقسیم قوا به مقننه، مجریه و قضائیه به معنی تساوی قدرت آنها و یا به معنی اعطای قدرت به میزان توانایی بر انجام وظائف محوله است؟ و بالاخره رابطه قوای سه گانه چگونه باید برقرار گردد؟

بررسی این مورد و سؤالیهای ناشی از آن، حقوقدانان را به بررسی و یافتن روشی صحیح و شیوه ای مقبول در ایجاد هماهنگی بین قوای سه گانه واداشته است و نظامهای موجود نیز هر کدام به عنوان راه حلی برای این مشکل انتخاب شده اند. نظریه های موجود در زمینه تفکیک قوا را می توان به ترتیب زیر مطرح کرد:

۱. تداخل قوا و نفی تفکیک؛

۲. تفکیک مطلق قوا؛

۳. تفکیک نسبی و تعادل قوا؛

۴. تشکیلات برتر هماهنگ کننده؛

قبل از آنکه به بحث و بررسی هر کدام از نظریه های فوق بپردازیم، لازم است قبلاً مفهوم صحیحی از تفکیک قوا را ارائه دهیم. منظور از تفکیک قوا نوعی توازن و تعادل بین قوای سه گانه است تا هر کدام بتواند

تصویب مجلس سنا معرفی و انتخاب می‌کند.

مجلس لردهای انگلستان به اتهام مقاماتی که مجلس عوام، محاکمه آنان را ضروری تشخیص داده است، رسیدگی و حکم صادر می‌کند.

کنگره آمریکا به ریاست رئیس دیوانعالی کشور، به اتهامات رئیس جمهور رسیدگی و حکم صادر می‌کند.

اختیاراتی که به هیأت دولت در زمینه تصویب نامه‌ها داده می‌شود و یا گاهی دولت دادگاههایی را مانند دادگاه نظامی تشکیل می‌دهد، در حقیقت مداخله در وظائف قوه مقننه و قوه قضائیه است.

### نظریه تفکیک مطلق قوا

نظریه تفکیک مطلق قوا، مبنی بر تقسیم حاکمیت بین قوای سه‌گانه است. به این ترتیب که هر قوه، بخشی از حاکمیت را بطور برابر، ولی با طبیعتی جداگانه اعمال می‌کند و این در صورتی قابل تحقق است که قوه مقننه و رئیس قوه مجریه جداگانه، از طریق انتخابات عمومی تعیین گردد. و وزراء در رابطه با رئیس جمهور قرار گیرند و رابطه بین آنها و مجلس بطور غیر رسمی انجام پذیرد، بدینوسیله وظائف تخصصی هر کدام از قوا مشخص می‌شود و قوه ای در قوه دیگر دخالت نمی‌کند و دستگاهها و اندام‌های حکومت از یکدیگر جدا و مستقل عمل می‌کنند و تفوق قوه ای بر قوه

دیگر از میان می‌رود و بالاخره نه قوه مجریه توان انحلال قوه مقننه را پیدا می‌کند و نه قوه مقننه قادر به ساقط ساختن قوه مجریه خواهد بود. در برخی از رژیمها برای تأمین تفکیک مطلق همه قوا، اعضای دیوان عالی کشور (قوه قضائیه) نیز توسط آراء عمومی انتخاب می‌شوند.

دلایل تفکیک مطلق قوا را می‌توان چنین خلاصه کرد:

۱. فلسفه سه بعدی بودن قوا در اعمال حاکمیت و تقسیم قدرت است و این هدف جز از طریق تفکیک مطلق قوا امکان پذیر نیست.

۲. براساس نظریه تفکیک مطلق قوا به گونه ای که گفته شد، هرکدام از قوا، دیگری را کنترل و از تمرکز قدرت و به فساد کشیده شدن آن ممانعت بعمل می‌آورد و مانع از بروز خودکامگی می‌گردد. زیرا تمرکز قدرت و قدرت گرایی، پیوسته ملازم با سوء استفاده از قدرت است و نهایتاً خودسری می‌آفریند.

۳. موازنه و تعادل قوا که برای تحقق هدفهای قوا ضروری است، تفکیک مطلق قوا را ایجاب می‌کند، زیرا با تفکیک مطلق قوا، همکاری منهای اعمال نفوذ و دخالت، در میان قوا برقرار می‌گردد.

۴. تأمین آزادیهای اساسی و حقوق فردی که از اهداف اصولی حاکمیت ملی است، با تحقق تفکیک مطلق قوا حفظ می‌شود و با کنترل و متوقف شدن قدرت

هرکدام از قوا در یک حد معین، امنیت و آزادی مردم از خطر سوء استفاده از قدرت و خودکامگی مصون می ماند، موازی بودن قوا خطر استبداد و خودسری را از میان می برد.

۵. مسأله انحلال قوه مقننه به وسیله اعمال نفوذ قوه مجریه و همچنین سقوط دولت (قوه مجریه) بوسیله مجلس (قوه مقننه) از جمله خطراتی است که با تفکیک مطلق قوا از میان رفته و ثبات سیاسی برقرار می شود.

### نظریه تفکیک نسبی قوا

دقت در دلایل فوق نشان می دهد که استنتاج تفکیک قوا به صورت مطلق منطقی نیست. زیرا این نکات گرچه لزوم تفکیک قوا و مرزبندی وظائف قوای سه گانه و اصل عدم مداخله قوا را ثابت می کند، ولی مفهوم مطلق تفکیک قوا را نمی توان از آن به دست آورد، زیرا رابطه متعادل بین قوا و دخالت مستقیم و غیرمستقیم هماهنگ شده هر کدام در دیگری - بدون تفوق و تمرکز - معنی تفکیک نسبی قواست و منافاتی با دلایل فوق ندارد. اصولاً رو در رو قرار دادن قوا و احتمال تأثیر متقابل و دخالت برابر هر یک در دیگری و اعطای اختیارات جنبی به هرکدام در کنار وظائف اصلی، مقاصد و اهداف گذشته را بیشتر تأمین می کند و تعادل و موازنه همگون تری را در میان قوای سه گانه برقرار می سازد.

فراموش نکنید که اصل تفکیک قوا خود به خود ارزش ذاتی ندارد و وسیله ای برای تأمین هدفهای ذکر شده بیش نیست. اگر به فن و تکنیکی که این هدفها را بهتر تأمین کند برسیم ناگزیر اصل تفکیک قوا، اصالت و جازمیت و مطلق بودن را از دست خواهد داد، از سوی دیگر مرزبندی وظائف قوا، به آن روشنی نیست که تحقق قوا به صورت مطلق را امکان پذیر سازد. و به همین دلیل است که با وجود کوشش و تأکید زیاد بر تفکیک مطلق قوا در قوانین اساسی، عملاً دیده می شود که از طریق وظائف جنبی قوا، امکان مداخله و تأثیر قوه ای بر قوه دیگر همچنان باقی می ماند.

ملاحظه می شود که تفکیک مطلق قوا بخاطر پیامد منفی آن که انفصال و گسیختگی دستگاههای حکومت است امری نامعقول به نظر می رسد. آنچه ضروری است تعادل و موازنه توأم با هماهنگی قواست و تفکیک مطلق به جای اینکه این هدف اساسی را تأمین کند ما را از آن دورتر می سازد.

بعلاوه، تفکیک مطلق قوا بدون پیش بینی امکانات لازم برای مقابله با نفوذ احتمالی قوه دیگر و حفظ موازنه بمنظور خنثی کردن تفوق آن، ما را به هدفهای اصلی تفکیک قوا نخواهد رسانید. زیرا رو در رویی قوا بویژه اگر نیروها متفاوت باشند، نهایتاً به تمرکز و دخالت آنها خواهد انجامید. و با پیش بینی اقتدارات جنبی در

کنار وظائف اصلی هر قوه، دیگر تفکیک مطلق، تحقق نخواهد یافت، زیرا در چنین فرضی دخالت ضمنی هر قوه برای خنثی کردن دخالت‌های متقابل، تفکیک قوا را از مطلق بودن خارج خواهد کرد.

این مطلب در قالب مثالی بررسی می‌شود: معمولاً سیاست آمریکایی را که به «نظام ریاستی» معروف است به عنوان نمونه ای از تفکیک مطلق قوا مطرح می‌کنند، در صورتیکه در این نظام نیز زمینه‌های مداخله قوه ای در قوه دیگر به چشم می‌خورد. رئیس جمهور در برابر کنگره دارای حق وتوست و می‌تواند تصویب‌نامه ای را به کنگره تسلیم کند و معاون او رئیس مجلس سناست و مجلس به ریاست رئیس دیوان عالی کشور قادر به محاکمه رئیس جمهور است.

برای نظریه تفکیک نسبی قوا، نیز مثالی از نظام انگلستان و فرانسه می‌آورند بر این مبنا که در این نظامها ضمن تمایز حدود وظائف هر قوه نوعی همبستگی و همکاری و تعاون بین قوا، وجود دارد که آن را از اختلاط و تمرکز از یک سو و تفکیک مطلق قوا از سوی دیگر متمایز می‌سازد. در این نظامها پارلمان حق دارد کلیه عملیات قوه مجریه را زیر نظر داشته باشد. می‌تواند استیضاح کند و با رأی عدم اعتماد، آن را ساقط نماید. قوه مجریه نیز متقابلاً وسائلی دارد که می‌تواند در قوه مقننه اثر بگذارد؛ مانند حق تقدم لایحه و حق توضیح قوانین و

حق شرکت در مذاکرات و حق انحلال مجلس در پاره ای موارد. در نظام نوع انگلیسی، دو قوه در برابر هم دارای قدرت برابرند. در نظام فرانسه نیز که پارلمان از قدرت بیشتری برخوردار بود و رئیس جمهور از طرف مجلس تعیین می‌گردید، در سال ۱۸۶۲ به آراء عمومی واگذار گردید و طبق ماده پنجم قانون اساسی فرانسه مقرر شد که رئیس جمهور در مورد جریان کار قوای عمومی، و ادامه کار دولت، به مثابه هماهنگ کننده عمل کند.

### مبحث سوم: نظریه تشکیلات برتر

با وجود اینکه در تدوین قوانین اساسی کشورها، روشهای حقوقی متفاوتی برای ایجاد تعادل و موازنه قوای مقننه و مجریه و قضائیه به کار گرفته شده است اما مشکل اساسی همچنان در جریان برخورد قوا و دستکاههای حکومتی عملاً ریشه کن نشده و سرانجام در برخوردها و عدم تعادل قوا، به سود قوه مجریه و یا به سود قوه مقننه ختم می‌گردد. بویژه با پیچیده تر شدن وظائف قوه مجریه و گستردگی آن، تفکیک قوا دچار تزلزل، و تعادل قوا با نوعی به هم ریختگی همراه گردیده است.

از سوی دیگر همچنانکه دیدیم، اصل تفکیک قوا صرفاً یک راه عملی برای تعدیل قوا بوده و به عنوان ارزشی ذاتی و راه منحصر به فرد مطرح نبوده است و از این رو بسیاری از حقوقدانان، چه در اصل سه گانه

بودن قوا و چه در مورد تفکیک مطلق و نسبی قوا، تردید کرده و جای بحث را روا دانسته اند.

برخی، از قوه ای به نام قوه تعدیل کننده یاد کرده اند که برخلاف قوای سه گانه که در برابر یکدیگر صف آرایی کرده و جلو یکدیگر را سد می کنند و در تضاد دائمی به سر می برند، قوه ای است بی طرف که هنگام بروز اختلاف، نقش آشتی دهنده و یا حل و فصل کننده را دارد.

هگل نیز برخلاف نظریه منتسکیو قوه برتری را مطرح می کند که وسائل همکاری قوای سه گانه را فراهم می آورد و کلیه اختلافات حاصله بین قوا را حل و فصل می کند.

تشکیلات و قوه برتر و هماهنگ کننده، به گونه های مختلف قابل طرح است، از آن جمله موارد زیر را می توان ذکر کرد:

۱. برخی از حقوقدانان در نظام سلطنتی، شاه را به عنوان قوه تعدیل کننده می دانستند که در صورت بروز اختلاف بین هیأت دولت و مجلس مقننه، شاه می توانست به وسیله تغییر کابینه یا انحلال مجلس و عفو محکومین و تخفیف مجازات آنها، توازن لازم را بین قوا برقرار سازد.

در قانون اساسی پرتغال که از سال ۱۸۲۶م. تا سال ۱۹۱۰م. (برقراری نظام جمهوری) اجرا می شده، وظیفه اساسی شاه، حل و فصل اختلاف بین قوای سه گانه و برقراری همکاری بین آنها بوده و به همین

دلیل اختیار انتخاب مجلس عالی و انحلال مجلس و خودداری از ابلاغ و اجرای مصوبات مجلس و عزل و نصب وزراء، عفو و تخفیف مجازات، به وی تفویض گردیده بود.

در دوره مشروطیت، با دستبردهایی که در قانون اساسی مشروطیت به نفع شاه به عمل آمد، شاه از چنین اختیاراتی برخوردار و حاکم بر همه قوای دیگر گردید.

این شیوه ها نه تنها راه حلی برای مشکل تمرکز قدرت و نجات از استبداد و خودکامگی قوا و حفظ حقوق و آزادیهای اساسی نیست، بلکه اصولاً خود، عامل قانونی کردن همه این بی عدالتی ها و نقض حقوق مردم است.

۲. تفویض اقتدار و اختیار تعدیل قوا به رئیس جمهور، برای اینکه با مراقبت او احترام قانون اساسی حفظ و جریان کار قوای عمومی هماهنگ گردد، در ماده ۵ قانون اساسی فرانسه (۱۹۶۲م) رئیس جمهور به عنوان حکم در جریان کار قوای عمومی معرفی شده است.

در اصل یکصد و سیزدهم قانون اساسی جمهوری اسلامی نیز مسؤولیت اجرای قانون اساسی بر عهده ریاست جمهوری گذارده شده است.

۳. مؤسسات و دستگاه واضع قانون اساسی که مسؤولیت نگهبانی از قانون اساسی و تعدیل بین قوای سه گانه را که در حقیقت همه آنها مجری قانون اساسی



هستند بر عهده می گیرد. گاه دستگاه عالی قضایی است که به عنوان قوه کنترل کننده و ناظر مورد استفاده قرار می گیرد. در نظام آمریکایی یکی از وظایف دیوان عالی کنترل و مطابقت قوانین با قانون اساسی است و قاضی می تواند از اعمال یک دستور اجرائی و تصمیم قوه مجریه، به عنوان مخالف با قانون اساسی جلوگیری کند.

۴. تقویت و برتری بخشیدن به قوه مقننه به گونه ای که قوه مجریه جزئی از قوه مقننه و برخاسته از آن باشد. در این نظریه مبنای راه حل این است که خطر تمرکز قدرت و خودکامگی و تضييع حقوق و آزادیهای فردی عمدتاً از قدرت قوه مجریه ناشی می گردد و محدود کردن آن به وسیله پارلمان موجب آن خواهد بود که از سوء استفاده از قدرت و به فساد کشیدن قوه مجریه جلوگیری بعمل آید و حضور قوه مجریه در پارلمان که لازمه مسؤولیت داشتن آن در برابر قوه مقننه است به آن فرصت خواهد داد که توجه قوه مقننه را به سیاست کلی کشور و خط مشی قوه مجریه بیشتر و بهتر جلب کند و توضیحات قوه مجریه موجب خواهد شد که قوه مقننه از قوانین دست و پا گیر و غیر ضروری خودداری ورزیده تا قوه مجریه بتواند در برابر انتقادهای از خود دفاع کند.

در نظام جمهوری چهارم فرانسه (قانون اساسی (۱۹۴۶م) این شیوه معمول بوده و در نظام پارلمانی انگلستان نیز از آن بهره گرفته شده است.

اصل کنترل قوه مجریه توسط قوه مقننه در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نیز مشخص و پیش بینی شده است و بنابر اصل هشتاد و هفتم هیأت وزیران از مجلس رأی اعتماد می گیرند و بنابر اصل هشتاد و هشتم مجلس حق استیضاح هیأت وزیران را دارد، و طبق اصل هفتاد، در صورتیکه نمایندگان لازم بدانند وزراء، مکلف به حضورند و هرگاه تقاضا کنند مطالبشان استماع می شود. اصل نودم به مجلس حق می دهد که در مورد شکایاتی که از طرز کار مجلس یا قوه مجریه یا قوه قضائیه می شود تحقیق کند و پاسخ کافی را از آنها بخواهد که البته راه حل اساسی در نظام جمهوری اسلامی ایران منحصر به این نکته نیست. برای شرح این تکنیک حقوقی و سیاسی در ایجاد رابطه منطقی بین قوای حاکم و هدایت سیستم سیاسی کشور فرصتی دیگر لازم است. ■

